

شهید آیت‌الله آقامیر بحر العلوم رشتی و نقش او در مشروطه

محمد عبداللهی^۱

چکیده

آیت‌الله سید حسین بحر العلوم معروف به آقامیر بحر العلوم رشتی از مجتهدین بزرگ و از رهبران دینی مردم گیلان بود. او در ابتدای جنبش مشروطه همانند اکثر علما از این جریان حمایت نمود و به عنوان نماینده علمای گیلان راهی مجلس اول شورای ملی شد. وی با بینش بالا و بصیرت الهی خود توانست نقش فعالی در جریان مشروطه خواهی ایفا نماید و در تهران رابط میان آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله خمایی رهبر مشروطه خواهی گیلان بود و همواره از افکار و طرح‌های آنان حمایت می نمود و با بالا گرفتن منازعات بر سر مشروطه، از طرف آیات نامبرده راهی نجف گردید تا با علما و مراجع نجف اشرف مذاکره نماید. در نجف پیشامدهای ناگواری برای او رخ داد و سرانجام در راه بازگشت به ایران همراه پسر بزرگ خود در اطراف قزوین توسط مشروطه طلبان دستگیر شد و به شهادت رسید.

کلیدواژه‌ها: آیت‌الله آقامیر بحر العلوم، آیت‌الله خمایی، مشروطه خواهان،

۱. دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم



مشروع خواهان.

مقدمه

تاریخ مبارزات اسلامی مردم گیلان پر است از افتخارات گوناگون که قشرهای مختلف مردم برای یاری دین خدا، به آنها دست یافته‌اند و در این مسیر زحمات بسیاری را متحمل شدند و بارها و بارها از جان و مال خود گذشتند تا اسلام عزیز محفوظ بماند. در این میان هر گاه رهبری این نهضت‌های اسلامی با علمای راستین بوده و صدای عدالت خواهی و ظلم‌ستیزی از مساجد بلند شده است، کاخ‌های بیداد بیش از پیش به خود لرزیده‌اند و نیروهای اهریمنی تمام فکر و قدرت خود را به کار بسته‌اند تا مانع تحقق شعار استقلال و آزادی مردم باشند.

البته همواره در طول تاریخ، مصاف حق و باطل بدین گونه بوده است و خواهد بود و هر گاه که صفحه تاریخ اسلام به سرخی گراییده است، نام شهیدی از تبار روحانیت اصیل بر تارکش حک شده است.

یکی از این عالمان بزرگ، شهید آیت‌الله سید حسین بحر العلوم رشتی می‌باشد که با بینش بالا و بصیرت الهی خود توانست نقش فعالی در جریان مشروع خواهی ایفا نماید و همواره مدافع افکار و طرح‌های شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و شهید آیت‌الله ملامحمد خمami مرجع بزرگ گیلان در نهضت مشروطه بوده است تا اینکه سرانجام همچون پیشوایان معصوم شیعه علیهم‌السلام به فیض عظیم شهادت نائل گردید و متأسفانه تیغ تیز تحریف-از طرف همان کسانی که ادعای آزادی و فضای باز سیاسی داشته و دارند- شخصیت این بزرگمردان در طول تاریخ مخدوش و تاکنون به عنوان چهره مرتجع، ضد ملی، مستبد و... معرفی شده است.

در این مقاله سعی شده است مروری گذرا بر مجاهدت‌های «شهید آیت‌الله سید حسین (آقامیر) بحر العلوم» در آن دوره پر فراز و نشیب تاریخ ایران شود تا هم بتواند بسیاری از ابهامات و تحریفات را روشن سازد و هم به برخی تهمت‌ها پاسخ دهد.

البته بازنگری نقش روحانیت دینی گیلان در جریان مشروطه، نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد که انشاءالله بتوان به این مهم نائل آمد.

گیلان موقعیتی ممتاز نه فقط از لحاظ اقلیمی و جغرافیایی، بلکه از لحاظ تاریخی و انسانی دارد. هر چه در مد نگاه خود به این سرزمین دقت می‌کنیم، نشانه‌های عظمت بیشتری را در آن می‌بینیم.

گیلان سرزمینی نابغه پرور است. علمای بزرگ، فقیهان، فیلسوفان، شاعران و ادیبان، صنعت‌گران و دانشمندان، مردان و زنان از خود گذشته، شجاع در تجربه‌های گوناگون این کشور، سرتاسر تاریخ این خطه عزیز و پربرکت را انباشته‌اند...

در دوران مشروطیت، در دوران استبداد صغیر، در دوران دست‌اندازی انگلیسی‌ها و دیگر بیگانگان متجاوز به ایران - در همه این تجربه‌ها - گیلانی‌ها نشان دادند که پیشروند. گیلانی‌ها پیشرو مبارزات سیاسی و فعالیت‌های مطبوعاتی بودند. از جمله قدیمی‌ترین روزنامه‌های کشور و قدیمی‌ترین فعالیت‌های سیاسی، در این منطقه بوده است.^۱

از همه کسانی که در تهیه این مقاله کمک نمودند تشکر می‌نمایم و امیدوارم که توانسته باشم گامی در راستای احیای فرهنگ اسلامی ایرانی برداشته باشم و از خداوند متعال شفاعت این عالمان شهید را برای خود مسئلت دارم.
وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.^۲

خاندان بحر العلوم

آیت‌الله سید حسین بحر العلوم معروف به حاجی آقامیر بحر العلوم رشتی در حدود سال ۱۲۲۹ش^۳ در نجف اشرف به دنیا آمد.^۴

پدرش آیت‌الله میر عبدالباقی موسوی ملقب به شریف‌العلمای رشتی فرزند سید علی‌رضا بن حاج میرادریس بن سید حسین بود که نسبش به سید شرف‌شاه گیلانی - از عرفای قرن هشتم هجری - منتهی می‌شود و سرانجام به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد.^۵

آیت‌الله میر عبدالباقی در ابتدای جوانی به نجف اشرف هجرت کرده تحصیلاتش را نزد شیخ حسن و شیخ مهدی کاشف‌الغطاء و صاحب‌جوهر به اتمام رسانده و پس از دریافت

۱. مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان، رنگ/یمان؛ مجموعه بیانات رهبر معظم/انقلاب اسلامی در گیلان، رشت، کانون فرهنگی دینی ثقلین، بی‌تا، ص ۱۳-۱۲.

۲. تفرآن کریم، سوره مریم، آیه ۱۵.

۳. مطابق با سال ۱۲۶۷ق.

۴. عبدالحسین امینی، شهداء/الفضیله، قم، دارالشهاب، بی‌تا، ص ۳۶۳.

۵. جهانگیر سرتیپ پور، نام‌ها و نامدارهای گیلان، گیلکان، ص ۳۲۴؛ عبدالحسین جوهر کلام، تربیت پاکان قم، قم، انصاریان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۷۷؛ شجره‌نامه آیت‌الله آقامیر بحر العلوم این گونه است: سید حسین (آقامیر) بن حاج میر عبدالباقی بن علی‌رضا بن حاج میرادریس بن حسین بن علی‌رضا بن حسین بن نجات بن ادریس بن سدید بن ادریس بن مولا جان بن محمد جان بن ابراهیم بن محمد بن یعقوب بن شرف‌الدین بن عبدالله بن حسین بن عبدالله بن علی بن ابراهیم بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی الثانی بن ابراهیم بن امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام.



اجازه اجتهاد و نقل روایت از اساتید مذکور راهی رشت گردید^۱ و به مرجعیت دینی آن سامان رسید و در میان مردم بسیار مورد احترام و اطاعت بود. شریف‌العلماء عمر خود را در طاعت خدا و خدمت به شریعت اجداد طاهرینش سپری نمود.^۲

شریف‌العلماء فاضلی کامل و از علمای بزرگوار عصر خویش و معروف به «حجت‌الاسلام» بود. گفته‌اند یکبار زمانی برخی از مأموران حکومتی که برای گرفتن مالیات به مردم فشار می‌آوردند و باج می‌خواستند، مردم رفتند نزد آیت‌الله میر عبدالباقی و شکایت کردند؛ ایشان با پای برهنه به سمت محل حکومت حرکت کردند و فریاد زد: «آهای والی، آهای والی، مأموران از مردم چه می‌خواهند؟!» و این‌گونه بود که استاندار ولایت دارالمرز گیلان با یک خطاب ساده، حساب کار دستش آمد و تا مدتی به مردم مظلوم کاری نداشت.^۳ از وی به عنوان یکی از مراجع عصر ناصرالدین شاه قاجار نام برده‌اند.^۴

از آثارش کتاب *المواهب العرویه* شرح استدلالی بر کتاب *شرائع الاسلام* است که آن را در جوانی در چندین مجلد نوشت و بعدها با استفاده از احادیث صحیحه، کتاب *انوار الشیعه* در اخلاق را نگاشت.^۵

وی در اسفند سال ۱۲۷۲ ش^۶ در رشت در گذشت و پیکر او به شهر مقدس قم منتقل گردید و در مقبره شماره شش صحن عتیق حرم حضرت فاطمه معصومه - سلام‌الله‌علیها - مدفون شد.^۷

مادر آقامیر بحر العلوم، دختر فقیه عالی مقام سید علی آل بحر العلوم طباطبایی - نویسنده کتاب *البرهانه القاطع* - بود.^۸ فرزندان این خانواده چون از طرف مادر متصل به خاندان «بحر العلوم» بودند همگی ملقب به بحر العلوم شدند.^۹

دیگر فرزندان میر عبدالباقی به نام‌های میرزا صادق «صدرالفقها»؛ سید احمد

۱. عبدالحسین جواهر کلام، همان، ص ۸۷۸.

۲. آقابزرگ تهرانی، *نقباء البشر*، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۰۲۰.

۳. گفت‌وگو با آقای سید محمدحسین موسوی نتیجه شهید آیت‌الله آقامیر بحر العلوم.

۴. شریف محمد رازی، *گنجینه دانشمندان*، اسلامیه، ۱۳۵۲، ج ۵، ص ۱۷۸؛ سید محسن امین، *عیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۴۳۳؛ *چهل سال تاریخ ایران*، ج ۱، ص ۲۳۶.

۵. سید احمد حسینی اشکوری، *تراجم الرجال*، قم، دلیل ما، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۶.

۶. مطابق رمضان المبارک ۱۳۱۱ ق.

۷. سید محسن امین، همان، ج ۷، ص ۴۳۳؛ *منوچهر ستوده*، *کتابه‌های حرم حضرت معصومه و حظیره‌های اطراف آن*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۵، ص ۷۴؛ *شناختنامه قم*، ج ۱، ص ۴۰۸.

۸. سید محسن امین، همان؛ مرتضی انصاری، *زندگانی و شخصیت شیخ انصاری*، کنگره شیخ اعظم انصاری، ۱۳۷۳، ص ۴۸۳.

۹. آقابزرگ تهرانی، همان، ج ۳، ص ۱۰۲۱.



«افتخار الفقها»؛^۱ سید حسین آقا مجتهد و سید مرتضی «شریف‌العلماء» بودند. میرزا صادق، فرزندی به نام میرزا زین‌العابدین ملقب به فخر الشریعه داشت.^۲ سید حسین آقا مجتهد، فرزندان به نام‌های میر عبدالباقی ملقب به «صدر الشریعه» و سید محمدرضا معروف به «عزیز» که شاعر هم بود، داشت.^۳ سید مرتضی «شریف‌العلماء» هم فرزندان به نام‌های محمود ملقب به «اجلال السلطان»، زین‌العابدین معروف به «فخر السلطان» و سید محمدرضا روشن داشت. ایشان نام خانوادگی خاتمی را برگزیدند. سید مرتضی شریف‌العلماء در ۳۰ بهمن ۱۲۹۹ ش^۴ در رشت در گذشت و در حرم کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه، کنار پدرش سید عبدالباقی مدفون است.^۵ همچنین اجلال السلطان فرزندی دارد به نام سید محمد خاتمی که وارد نیروی هوایی رژیم پهلوی شد و به «ارتشبد خاتم» معروف بود. وی فرمانده نیروی هوایی ارتش شد و بعد با فاطمه پهلوی خواهر محمدرضا پهلوی ازدواج کرد و سرانجام، هنگام پرواز با کایت در ۲۲ شهریور ۱۳۵۴ سقوط کرد و کشته شد. معروف بود که به دستور شاه به قتل رسیده است.^۶

زندگینامه

آیت‌الله آقامیر بحر العلوم در دوران کودکی همراه پدر به رشت رفت و دوران نوجوانی را در این منطقه پر برکت و در خانواده‌ای اهل علم و معنویت سپری نمود تا اینکه در حدود سال ۱۲۴۳ ش^۷ برای تحصیل علم به نجف اشرف برگشت و در همان زمان با «ناز بیگم»

۱. عبدالحسین سپهر، *مرآت الوقایع مظفری*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۱۸.
۲. همان؛ البته شاید این میرزا زین‌العابدین همان فخر السلطان باشد که فرزند سید مرتضی شریف‌العلماء است و به اشتباه در برخی منابع به عنوان فرزند سید صادق آمده باشد، چرا که در برخی منابع میرزا صادق را بدون فرزند دانسته‌اند. (جهانگیر سرتیپ پور، همان، ص ۳۲۴؛ صادق احسان‌بخش، *دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم*، رشت، صادقین، ص ۲۷۱).
۳. صادق احسان‌بخش، همان، ص ۳۲۵-۳۲۴.
۴. مطابق با ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ ق.
۵. منوچهر ستوده، همان، ص ۷۳؛ شناختنامه قم، همان.
۶. *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک (استان گیلان)*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۳۸؛ جهانگیر سرتیپ پور، همان، ص ۳۲۵-۳۲۴؛ گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید محمدتقی موسوی بحر العلوم و سید نورالدین موسوی فرزندان آیت‌الله سید حسن بحر العلوم و نوه‌های شهید آیت‌الله آقامیر بحر العلوم؛ گفت‌وگو با آقای سید محمد حسین موسوی.
۷. مطابق با ۱۲۸۱ ق.



دختر سید حسین آل بحر العلوم ازدواج کرد.^۱ از ایشان شش پسر به نام‌های سید جواد، میر مهدی، سید محمدعلی، میر جعفر، میر محمدباقر و سید حسن؛ و سه دختر به اسم‌های زهره بیگم، صدیقه خانم و فاطمه خانم به یادگار ماند که همگی شهرت موسوی را برای خود برگزیدند.^۲ میر مهدی امام جماعت مسجد ملاعلی محمد رشت بود و خاندان آل بحر العلوم رشت همگی از فرزندان ایشان هستند.

معروف‌ترین فرزندان آقامیر بحر العلوم «سید حسن» بود که در ۱۲ خرداد ۱۲۶۸^۳ در رشت متولد شد، دروس مقدماتی حوزه علمیه را نزد علمای رشت خواند، سپس به نجف اشرف مهاجرت کرد و در آنجا از جمله شاگردان مبرز آیات عظام سید محمد کاظم یزدی، محمد حسین نائینی، آقا ضیاءالدین عراقی، محمد حسین غروی اصفهانی و شیخ شعبان رشتی بود؛^۴ ایشان که جزء مجتهدین و علمای تراز اول گیلان به حساب می‌آمد، در نهضت امام خمینی در سال ۱۳۴۲ نیز از طرفداران جدی امام خمینی بود که در اعتراض به دستگیری امام خمینی، دستگیر شد و مدتی در زندان رژیم پهلوی به سر برد. آیت‌الله سید حسن بحر العلوم که امامت جماعت مسجد گلشن بازار رشت را بر عهده داشت در ۲۱ شهریور ۱۳۵۶ در تهران درگذشت^۵ و بعد از تشییع باشکوهی در رشت، بدن مطهرش را - بنا بر وصیتش - به مشهد منتقل نمودند و در صحن کهنه حرم حضرت ثامن الحجج امام علی بن موسی الرضا (ع) دفن کردند.^۶

تحصیلات

آقامیر بحر العلوم مدت زیادی نزد اساتید مختلف درس خواند. او دروس مقدماتی حوزه را نزد آخوند خراسانی آموخت و دروس عالی را در خدمت میرزا حبیب‌الله رشتی (متوفی ۱۲۷۳ ش) و شیخ هادی تهرانی (متوفی ۱۲۸۲ ش) به اتمام رسانید.^۷ او از شاگردان بزرگ و فضیلتی مشهور درس میرزا حبیب‌الله رشتی محسوب می‌شد و بسیاری از تقریرات درس او را نگاشت تا اینکه از اعیان علمای رشت گردید و در همه

۱. عبدالحسین امینی، همان، ص ۳۶۴.

۲. جهانگیر سرتیپ پور، همان، ص ۳۲۴.

۳. مطابق با ۲ شوال ۱۳۰۶ ق.

۴. شریف محمد رازی، همان، ص ۱۸۵.

۵. بانک اطلاعات مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان، پرونده آیت‌الله سید حسن بحر العلوم.

۶. عبدالحسین جواهر کلام، همان، ص ۸۷۹؛ مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید محمد تقی موسوی و آقای سید محمد حسین موسوی.

۷. عبدالحسین امینی، همان، ص ۳۶۴.



رشته‌های علوم دینی استاد شد.^۱ سرانجام او در سال ۱۲۷۲ ش^۲ به رشت بازگشت و هدایت مردم را به دست گرفت و هیچ‌گاه حق را بر ناروا و ناراستی ترجیح نداد و به جای دین و یقین، بیراهه باطل برنگزید.^۳

مرحوم علامه امینی - نویسنده کتاب گرانسنگ/الغدیر - درباره او می‌فرماید: «قائداً روحی و زعیماً علوی، حاز القدرح المعلى من كل فضيله و اكتسى برده العلم والعمل، له من العلم و الأدب حظّه الأوفى و نصيبه الأوفى»^۴ یعنی او رهبری معنوی و سرپرستی علوی بود، پیمان‌های بلند از هر فضیلتی را بدست آورد و لباس علم و عمل را پوشید؛ او والاترین حظ و نصیب را از علم و ادب برخوردار بود.

فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی

در زمان مشروطه آیت‌الله العظمی حاج ملا محمد خمami مرجع بزرگ گیلان و از حامیان نهضت مشروطه بود. آیت‌الله آقامیر بحر العلوم نیز از آنجا که درد دین داشت و یار مردم بود در ابتدای جنبش مشروطه همانند اکثر علما از این جریان حمایت نمود. فعالیت‌های انقلابی و آزادی‌طلبانه در گیلان بسیار پرشور انجام می‌شد و در این میان افراد بسیاری چون سردار منصور، سردار محیی، پیرم خان، سردار معتمد، میرزا کریم خان رشتی، حسن خان عمیدالسلطان که بعدها از سران مملکتی و از شخصیت‌های تأثیرگذار حکومت پهلوی شدند، حضور داشتند. متأسفانه حضور چنین افرادی باعث به بیراهه رفتن جریان مشروطه‌خواهی گردید و دو جریان در مقابل هم شکل گرفت، مشروطه‌خواهی و مشروعه‌خواهی.

علمای رشت در ابتدا تلاش بسیاری در حمایت و هدایت این جریان کردند؛ حتی آیت‌الله خمami فتوایی در تأیید مشروطیت صادر کرد و حمایت‌های ایشان باعث شد که انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی در رشت صورت بگیرد. این حمایت ایشان مشکلات بسیاری را از سر راه برگزارکنندگان انتخابات برداشت. کسانی هم که در صدد بودند تا موانعی بر سیر انتخابات بگذارند بعد از صدور فتوا، دیگر جرئت چنین کارهایی به خود ندادند.

۱. همان؛ آقابزرگ تهرانی، همان، ص ۵۹۲؛ سید محسن امین، همان، ج ۱۰، ص ۱۹۸.
 ۲. مطابق با ۱۳۱۱ ق.
 ۳. عبدالحسین امینی، شهدای راه فضیلت، ترجمه روزبه، بی‌جا، بی‌تا، ص ۵۲۳.
 ۴. عبدالحسین امینی، شهداء الفضیله، همان، ص ۳۶۳.



در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی در آذر ۱۲۸۵^۱ که به صورت صنفی برگزار شد، باید از گیلان، شش نفر به مجلس اعزام می‌شدند. برای انتخاب نماینده روحانیون رشت، علما در منزل شریف‌العلماء جمع شدند و بعد از بحث و گفت‌وگو نماینده خود را انتخاب کردند. در ابتدا میرزا محمدرضا مجتهد انتخاب شد. او که دوری از رشت را به مصلحت نمی‌دید از قبول نمایندگی عذر خواست. نفر بعدی شیخ محمدعلی سیگارودی بود، که او نیز به دلیلی عذر خواست. نفر بعدی شیخ رضا خمیرانی بود که او نیز نپذیرفت. نفر بعدی آیت‌الله آقامیر بحر العلوم بود که او این مسئولیت را پذیرفت و نماینده علمای گیلان در اولین دوره مجلس شورای ملی شد.^۲ او مورد حمایت آیت‌الله‌العظمی خمami و آیت‌الله شیخ علی فومنی قرار داشت^۳ و حتی پیشنهاد کاندیداتوری وی از طرف حاجی خمami مطرح شد.

از طرف هفده صنف شهر رشت هم شیخ حسن حسام‌الاسلام انتخاب شد. برای انتخاب نماینده تجار نیز مجالس متعددی در خانه‌های تجار رشت برگزار شد که همراه با اختلافات زیادی بود. جلساتی هم در خانه حاجی خمami و دارالحکومه برگزار گردید و در نهایت با اختلافات بسیار، آقا محمد یزدی - که از این زمان به «وکیل‌التجار» معروف شد - انتخاب گردید.^۴

با تأکیدات آیت‌الله خمami برای برگزاری هر چه زودتر انتخابات و حمایت از برگزاری انتخابات توسط ایشان سه تن از نمایندگان گیلان در اولین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شدند ولی هنوز سه نفر دیگر از نمایندگان گیلان در روزهای آینده باید انتخاب می‌شدند.

چند روزی از انتخابات مجلس شورای ملی می‌گذشت ولی «وزیر اکرم» حاکم گیلان میل نداشت که نمایندگان منتخب به طرف تهران بروند.^۵ او شرایط مسافرت نمایندگان به تهران را فراهم نکرد و تلگرافی به مجلس فرستاد و در آن ادعا کرد که انتخاب حاجی بحر العلوم خلاف آیین‌نامه انتخابات بوده است. این گزارش باعث شد که در تهران برای حاجی بحر العلوم مشکلاتی ایجاد شود.

۱. مطابق با سوال ۱۳۲۴ق.

۲. هل رابینو، مشروطه گیلان؛ از یادداشت‌های رابینو به انضمام وقایع مشهد در ۱۹۲۱، ترجمه حسین اولیاء

باقفی، رشت، طاعتی، ۱۳۶۸، ص ۵۹.

۳. جهانگیر سرتیپ پور، همان، ص ۵۱۰.

۴. هل رابینو، همان، ص ۶۰-۵۹.

۵. همان، ص ۶۰.

این تلگراف روز ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق^۱ در مجلس خوانده شد:
از رشت به تهران پنجشنبه ۱۱ ذی القعدة الحرام.

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد آقای صدر اعظم
روحي فداه. منتخبين رشت تمام شده همين ماه حرکت می کنند آقایان
علما هم یک شب خانه شريف العلماء جمع شده جناب حاجي بحر العلوم
را انتخاب کرده اند ولی طلاب می گویند این انتخاب از روی نظامنامه
نشده، توی خود علما و طلاب در خصوص منتخبين نفاق است. اگر
می فرمایید همين طور جناب حاجي بحر العلوم را روانه کنیم یا اینکه
به طبیعت خودشان واگذارم هر وقت خواستند و کیل تعیین نموده
بفرستند. چاکر صالح

در ادامه یکی از نمایندگان مجلس گفت:

خوب است آقایان از جناب حاجي خماسی استفسار کنند که حاجي
بحر العلوم ترتیب انتخابش به چه نحو بود؟ چون در آنجا چند نفر خائن
و مفسد هستند که اغتشاش می کنند.^۲

آیت الله سید محمد طباطبایی تحت تأثیر فضای متشنج مجلس توسط سکولارها،
چنین پاسخ می دهد: «کراراً نوشته شده و بعضی جواب دادند که انتخاب او [بحر العلوم]
بر خلاف نظامنامه است.»^۳

آیت الله ملامحمد خماسی، پس از این انتخابات، با فرستادن تلگرافی به حضرات آقا سید
محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی صحت این انتخاب را تأیید نمود و اعلام کرد که
نماینده گیلان از صنف علما انتخاب گردیده و به سوی آنها روانه شده است:

حضور مبارک حضرت حجت الاسلام آقای آقا سید محمد [طباطبایی]
و آقای آقا سید عبدالله [بهبهانی] - دام ظلهم - از طرف دعاگویان علما
گیلان جناب مستطاب آقای حاج بحر العلوم سلمه الله منتخب [شده]
و [به سوی تهران] حرکت کرده اند و از خداوند متعال تأیید ایشان و
وکلای مجلس ملی مرکزی را خواهانیم. (حاجي خماسی و امام جمعه

۱. مطابق با ۹ بهمن ۱۲۸۵ ش.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق، ص ۴۰.

۳. همان.





و سایرین)^۱

با رسال این تلگراف اوضاع آرام شد و همه از صحت انتخابات اطمینان یافتند. همچنین تلگراف دیگری از جانب علمای گیلان به آیت‌الله طباطبایی رسید. متن این تلگراف به این ترتیب است:

از طرف عموم علمای رشت به عنوان جناب آقای طباطبایی - جناب آقای بحر العلوم از طرف دعاگویان، منتخب و روانه شدند. متوقع مایه افتخار و سرافرازی هستند.^۲

مشروطه‌خواهان سکولار که حاجی بحر العلوم را نماینده آیت‌الله خمایی دانستند، شروع به مقابله با وی نمودند. آنها از هر راهی که بتوانند سفر بحر العلوم را به تأخیر اندازند استفاده کردند. رابینو از اعضای برجسته کنسولگری انگلیس در رشت که به مشروطه‌خواهان سکولار خط‌دهی فکری می‌داد، درباره آیت‌الله بحر العلوم چنین می‌گوید:

چون [بحر العلوم] از یک طرف به واسطه جزیبی تصرفاتی که در چند زرع قبرستان آقافخرای^۳ جنب خانه خودش کرده بود و طرف بی میلی علمای نجف واقع شده بود... و [نیز] مردم به واسطه استبداد، سوءظنی درباره او برده بودند؛ خواستند او را از حرکت مانع شوند.^۴

مشروطه‌خواهان دنباله همین مسئله را گرفتند و با آن علیه بحر العلوم جنجال آفریدند حتی آن را در یک شماره از روزنامه *حبل‌المتین* درج کردند. این مسئله از حد یک جنجال فراتر نرفت چرا که آنها سندی دال بر «غصب زمین گورستان آقافخرا» و دلیلی بر «بی‌اعتنایی علمای نجف» ارایه نکردند.

می‌توان حدس زد که سکولارها در صدد بودند تا رفتن حاجی بحر العلوم به تهران را به تأخیر بیندازند یا او را منصرف کنند ولی به هر حال جنجال مشروطه‌خواهان سکولار در رشت باعث نشد که حاجی بحر العلوم از رفتن به تهران منصرف شود. بالأخره او صبح روز

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری/ ایرانیان*، علی اکبر سعیدی سیرجانی (به کوشش)، تهران، نوین/ آگاه، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۵۸.

۲. همان.

۳. محله «آفخرا» امروزه در مرکز رشت قرار دارد. نام این محله برگرفته از نام سیدی است به نام «آقاسید فخرالدین» که در مسجدی به همین نام مدفون است و بر اثر کثرت استعمال به صورت «آفخرا» خوانده می‌شود. مسجد آفخرا از مساجد قدیمی رشت است.

۴. هل رابینو، همان، ص ۶۱-۶۰.

۱۰ دی ۱۲۸۵^۱ با کالسکه پستی راهی تهران شد.^۲ سه روز بعد اعتبارنامه‌اش در مجلس اول شورای ملی قرائت شد و به عنوان نماینده علمای گیلان در مجلس پذیرفته شد.^۳ او وقتی به تهران رسید رابط میان آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و حاجی خمami بود.^۴ و این مسئله بعدها باعث درگیری‌های زیادی میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان گردید.

این رفتارها و تلگراف‌ها به خوبی نمایانگر این مطلب است که آیت‌الله خمami و سایر علما در راستای اهداف مشروطه‌گام‌های مهمی برداشتند ولی کم‌کم با آشکار شدن برخی خواسته‌های غیر شرعی نمایندگان مجلس، این حمایت تبدیل به اصلاح و موضع‌گیری از طرف جریان مشروعه‌خواه گردید. در مجلس هم آیت‌الله آقامیر بحر العلوم در دفاع از موضع‌گیری‌های حاجی خمami، تمام تلاش خود را به کار گرفت.

حمایت آیت‌الله خمami از مشروطه برای همه ثابت شده بود ولی این به معنای آن نبود که از مشروطه‌خواهان نیز به صورت مطلق حمایت کند بلکه انحرافات را که می‌دید گوشزد می‌کرد و به هیچ وجه با آن امور کنار نمی‌آمد. ایشان نمی‌پذیرفت که از هر راهی به نتیجه مطلوب برسد بلکه قائل بود که وسیله هم باید مشروع باشد. وی در مقابله با اشخاص منحرف که سعی در انحراف جامعه داشتند کوتاه نمی‌آمد و در مقابل انحرافشان می‌ایستاد.

نمایندگان تبریز در مجلس شورای ملی به تندروری و سکولار بودن معروف بودند و تقی‌زاده که از نمایندگان تبریز بود، رهبری جناح سکولار مجلس را بر عهده گرفت و افراط‌گرانه مشروطه را به سوی سکولاریسم پیش برد. آنان در اوایل سال ۱۲۸۶ ش^۵ به گیلان سفر نمودند و تقی‌زاده نیز در میان نمایندگان که به رشت سفر کرده بودند حضور داشت. نمایندگان انتظار داشتند که علما به دیدن آنها بروند.

در این زمان بعضی از علمای رشت مانند میرزا محمد رضا با شدت و حدت از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کردند و در مقابل حرکات ضد دینی و شخصیت‌های منحرف موضعی نمی‌گرفتند؛ این دسته به دیدار و کلای تبریز رفتند. بعضی دیگر از علما

۱. مطابق با ۱۵ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق.

۲. هل رابینو، همان.

۳. منوچهر نظری، رجال پارلمانی ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰، ص ۳۸۷؛ یوسن مروارید، از مشروطه تا جمهوری؛ نگاهی به ادوار مجالس قانون‌گذاری در دوران مشروطیت، تهران، اوحدی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۴؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، پنجشنبه ۱۸ ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۴ ق، ص ۴۴.

۴. هل رابینو، همان، ص ۶۷.

۵. مطابق با ۱۳۲۵ ق.





که چندان تمایلی به مشروطه نشان نمی‌دادند مثل شریعتمدار هم به دیدار آنها رفتند. ولی آیت‌الله خمami به دیدن آنها نرفت و به این وسیله مخالفت خود را با تفکرشان اعلام کرد. این مسئله برای نمایندگان سکولار تبریز گران آمد چرا که آیت‌الله خمami که رأس علمای گیلان بود مخالفت خود را با افکارشان اعلام کرده بود.^۱

در روز ۱۰ فروردین ۱۲۸۶ آیت‌الله خمami به انجمن رشت رفت. او در آنجا گفت: «ما ضد مشروطه نیستیم، اما وکلا و منتخبین خوب می‌خواهیم.»^۲ او از اوضاع آشفته رشت و وضع اسفانگیز انجمن رشت ناراحت بود. مشروطه‌خواهان نتوانستند تا آن موقع اختلافات را کنار بگذارند و چند نفر برای انجمن رشت انتخاب کنند، چه برسد به اینکه بخواهند شهر را اداره کنند. این مسائل باعث شده تا حاجی خمami به مشروطه‌خواهان تذکراتی بدهد و به رفتارهایشان انتقاداتی کند. بعضی از مشروطه‌خواهان سکولار به حاجی خمami توهین کردند.

حاجی خمami بعد از آن به خانه آیت‌الله شیخ علی فومنی رفت تا درباره اوضاع جاری گفت‌وگو کند. شیخ علی فومنی عالمی مهذب بود که در شهر به اخلاق و تقوا مشهور بود. در این موقع عده‌ای از مشروطه‌خواهان در خانه را از بیرون قفل نمودند تا اسباب خنده خود را فراهم کنند!^۳

متأسفانه مشروطه‌خواهان در صدد برنیامدند که به اوضاع سر و سامانی دهند بلکه تلاش کردند تا کوچکترین انتقادی را خفه کنند. آنها از هر راهی برای از میدان به در کردن مخالف استفاده کردند.

سکولارها که انتقادات حاجی خمami را دیدند گفتند حاجی خمami «پنج هزار منات از قنسول روسی گرفته است.»^۴ تهمت پول گرفتن حاجی خمami از روس‌ها، به قدری ناشیانه بود که حتی «رابینوی انگلیسی» که خود سر دسته افترازنندگان به علما بود، این تهمت را رد می‌کند. رابینو تصریح می‌کند که مشروطه‌خواهان برای خراب کردن حاجی خمami تعمداً چنین نسبتی را به او داده‌اند.^۵

مقبولیت و اقتدار آیت‌الله خمami در میان مردم گیلان امری بود که مانع می‌شد تا

۱. انجمن تبریز، س ۱، ش ۶۸، ۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۴؛ روزنامه/انجمن تبریز چنین می‌نویسد: «عموم حضرات علما حتی شریعتمدار از وکلا دیدن کردند غیر از حاجی خمami که تمارض کرده بود.» (همان)

۲. مطابق با ۱۵ صفر ۱۳۲۵ ق.

۳. هل رابینو، همان، ص ۴.

۴. همان.

۵. همان، ص ۶.

۶. عین کلمات رابینو چنین است: «اما مردم [مشروطه‌خواه] برای اقتضاح او می‌گویند که پنج هزار منات از قنسول روسی گرفته است.» (همان)

مشروطه‌خواهان سکولار با ایشان به طور مستقیم مقابله کنند. از این رو با کسانی که در جبهه حاجی خمami بودند ولی زورشان به آنها می‌رسید در می‌افتادند. بحث اخراج شریعتمدار از رشت در واقع بحث اخراج حاجی خمami بلکه اخراج جریان اسلام‌خواه از وقایع مشروطه بود. مشروطه‌خواهان که شرعی بودن کارهایشان چندان برایشان اهمیت نداشت، تحمل نمی‌کردند که علما به ریاست حاجی خمami به آنها تذکر دهند و بگویند که کارهایتان با دین هیچ سنخیتی ندارد. به همین خاطر پروژه از میدان به در کردن سران جریان اسلام‌خواهی را کلید زدند.^۱

آنها به حاجی شریعتمدار اعلام کردند که یا از شهر بیرون برود و یا منتظر عواقب شوم آن باشد. شریعتمدار قضیه را برای آیت‌الله خمami شرح داد. حاجی خمami حرکتهای موزیانه انجمن‌های مخفی را به خوبی رصد می‌کرد. او حرکتهای خزنده و آشوب‌گرانه مشروطه‌خواهان سکولار را می‌دید ولی عده‌ای از روحانیون به این تحریکات توجهی نداشتند و یا آنها را حمل بر صحت می‌کردند. آنها به نفوذ شبکه‌های مخفی واقف نبودند و به خاطر حمایت از مشروطه، از شخصیت‌های مسئله‌دار و سکولار نیز حمایت می‌کردند. اوضاع شهر به هم ریخته بود و انجمن‌های مخفی به راحتی تهدید می‌کردند و یا شب‌نامه منتشر می‌کردند. انجمن رشت هم نه تنها در فکر اصلاح نبود بلکه اگر از اختلافات داخلی اش لحظه‌ای فارغ می‌شد، به حمایت از انجمن‌های مخفی پرداخته و به پیچیدگی اوضاع می‌افزود. آیت‌الله خمami و عده دیگری از علما تصمیم گرفتند به نشانه انتقاد و نارضایتی از عملکرد انجمن رشت از شهر خارج شوند و به سوی تهران بروند. آنان در ۱۱ فروردین ۱۲۸۶^۲ از رشت خارج و به سوی تهران رهسپار شدند. در این میان حاجی آقامیر بحر العلوم که در جریان امور بود، تلگرافی از تهران به آیت‌الله سید محمود روحانی - داماد حاجی خمami و از رهبران جریان مشروطه‌خواهی گیلان - فرستاد:^۳

حرکت حجت‌الاسلام [حاج ملا محمد خمami] به موقع [و] مراجعت صحیح نیست. گوش به آن تلگراف نفرمایید. تلگراف به مجلس [کنید] که تمام انجمن‌های رشت موقوف [شوند] و دو نفر مفسد از تهران خارج [گردند]. عقیده بنده [این است که] از توقف در خارج [رشت] نتیجه

۱. ابراهیم فخرایی، گیلان در جنبش مشروطیت، تهران، فرانکلین، ۱۳۵۲، کتاب‌های جیبی، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. مطابق با ۱۶ صفر ۱۳۲۵ ق.

۳. ابراهیم فخرایی، همان، ص ۱۰۰.



گرفته می‌شود و بهتر این است.^۱

با رسیدن این تلگراف به رشت، حاجی خمایی و شیخ علی فومنی با عزمی استوارتر به راهشان به سوی تهران ادامه دادند. در مجلس از تلگراف آقامیر بحر العلوم سخن به میان آمد و این مسئله باعث خشم نمایندگان سکولار مجلس شد.

یکی از وکلا اظهار داشته بود تلگراف حاج بحر العلوم که به رشت مخابره کرده‌اند صحیح است یا نه؟ اگر صحیح است پس چرا عذرش را نمی‌خواهید؟ یکی از وکلا چنین اظهار داشت که مکرر گفته‌ایم، عقاید مختلف است، شاید به نظر آن این طور رسیده؛ علاوه باید اصلاح نمایند. جواب داده شد حالا که در مجلس مطرح شد باید رسیدگی شود و یکی دیگر از وکلا چنین تقریر کرد که علاوه از این تلگراف کاغذی از رشت آمده که قریب دویست مهر دارد؛ نوشته بودند تمام اسباب حرکت جناب حاج خمایی و جمع شدن مردم در صحرای ناصریه و اسباب اغتشاش رشت، ایشان شده‌اند. باز همان وکیل اظهار کرد من صلاح‌بینی می‌کنم، شاید عقیده او این است و جمعی محترمین آمده‌اند باید اصلاح کرد. باز جواب داده شد که دو نوع تلگراف است یکی از روی نفهمیدگی است و یکی از روی غرض؛ باید دید این تلگراف کدام یک از آن دو قسم است. بالأخره گفتند سواد تلگراف مجلس محترم که به رشت مخابره شده با سواد تلگراف حاج بحر العلوم قرائت شود. هر دو را خواندند.^۲

بعد از قرائت این تلگراف بحث‌های زیادی در میان وکلای مجلس مطرح شد:

اگر کسی بخواهد خیانت بکند با ما است که حالی بکنیم و یکی دیگر اظهار داشت که از طرف جناب رئیس، تحقیق شده و عین سواد این تلگراف را در تلگراف‌خانه دیده‌اند و یکی دیگر چنین عنوان نمود: اقدامات وکلا باید برای امنیت این مملکت باشد، اگر برخلاف اقدام نمایند خیانت کرده‌اند. باز همان وکیل چنین بیان کرد: من مدعی هستم؛ این اقدامی که حالا می‌خواهید بکنید باعث اغتشاش رشت

۱. محمدحسن رجبی دوانی، مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه دوره قاجار، تهران، نی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۴۸.
 ۲. مجلس، س ۱، ش ۷۳، ۳ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۳؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۲ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۱۳۸.

خواهد شد، باشد بعد از اصلاح آنجا. بالجمله پس از مباحثات زیاد قرار شد در این باب رسیدگی و تحقیق شود.^۱

خلاصه اینکه گروهی از نمایندگان در صحت آن تردید کردند و گروهی دیگر آن را تأیید نمودند و درخواست کردند از این پس نباید حاجی بحر العلوم را به مجلس راه داد؛ نهایتاً تصمیم قطعی در این باب گرفته نشد.^۲

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که با توجه به جهت گیری دینی در افکار و رفتار آیت الله خمami و زیرکی خاصی که ایشان در ارزیابی جریان ها داشت، طبیعی بود مشروطه خواهان سکولار و تندرو رفتاری ناملايم با ایشان داشته باشند. کمترین خواسته آنها این بود که نماینده حاجی خمami را از مجلس اخراج کنند و فرد مورد نظر خود را به جای او به مجلس بفرستند کما اینکه قبل از ورود آیت الله بحر العلوم به مجلس این اعتراضات شروع شده بود.

سرانجام دو روز بعد در ۲۸ فروردین ۱۲۸۶ با ورود آیت الله بحر العلوم به مجلس بلوایی به پا شد و چند تن از نمایندگان به نشانه اعتراض از مجلس خارج شدند:

در بین قرائت نظامنامه بلدیة حاج بحر العلوم وارد مجلس شد و در آن موقع ده دوازده نفر از و کلا برخاسته از مجلس بیرون رفتند. یکی از و کلا عنوان کردند نمی پرسید جهت این رفتن و کلا چیست؟ پرسیدند جهت چیست؟ جواب دادند به جهت آمدن حاج بحر العلوم است، می گویند این کاری که از حاج بحر العلوم صادر شده ما تکلیف خود را نمی دانیم که با بودن حاج بحر العلوم در این مجلس باشیم [یا نباشیم]. لہذا آقای وثوق الدوله نایب رئیس به آقای حاج بحر العلوم گفتند: بروند اتاق دیگری و و کلا برگردند تا بعد رسیدگی و تحقیق صحیح شود و حاج بحر العلوم از مجلس رفتند. و کلا باز گشت نمودند...^۴

بعد از ساعتی مذاکره پیرامون یک لایحه، بحث دوباره به سمت حاجی بحر العلوم کشیده شد.

یکی از و کلا چنین اظهار داشت: ما که در این مجلس نشستہ ایم برای حفظ حقوق ملت [هستیم]، و ملت شامل افراد ملت که سید و محترم

۱. مجلس، همان؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، ص ۱۳۹.

۲. ابراهیم فخرایی، همان، ص ۱۰۰.

۳. مطابق با ۴ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق.

۴. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۴ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۱۴۲.



آمی باشد] و معلوم نیست [حاجی بحر العلوم] مقصر باشد، ترضیع حق شد. جواب داده شد که ما و کلا اینجانشسته‌ایم برای حفظ حقوق دولت و ملت. این اشخاص که هنگام ورود حاج بحر العلوم پا شدند رفتند خیانت او نزد ایشان شاید ثابت شد و تکلیف و کالت خود ندانستند که با حضور او باشند همین طور که عقاید آزاد است، این طور افعال هم آزاد است. باز همان و کیل اظهار کرد کدام لایحه از طرف مجلس نوشته شد که او مقصر است؛ جواب داده شد با وجود آن تلگراف که پریروز در مجلس خوانده شد و صراحتاً تلگراف نموده گوش به این تلگراف ندهید و آن تلگراف از طرف مجلس بود؛ آیا باز نمی‌شود گفت که او مقصر است و خیانت کرده. یکی دیگر از و کلا بیان کرد در یک مورد حق با شاهزاده است و آن این است که قرار شد پریروز از طرف مجلس به حاج بحر العلوم اخطار شود که به این مجلس ورود ننمایند. این تحقیق در کار ایشان رسیدگی شود حال اگر از طرف مجلس اخطار شده و ایشان آمده‌اند که هیچ و الا کسی حق اعتراض نداشته. جواب دادند که به توسط و کلا و حجج اسلام اخطار شده و آقای وثوق الدوله نایب‌رئیس چنین تقریر کردند: این مسئله صحیح است، ولی چون در نزد بعضی تقصیر و خیانت ایشان ثابت شده بر حسب تکلیف و کالت خودشان پا شدند بروند. لهذا من از حاج بحر العلوم خواهش کردم بروند افاق دیگر و و کلا برگردند که بعد رسیدگی شود؛ در این وقت مجلس ختم شده عموم و کلا برخاستند که جناب آقا میرزا سید محمد مجتهد [طباطبایی] از افاق انتظار که به جهت رفع کسالت رفته بودند مراجعت کرده فرمودند و کلا نروند. دوباره مجلس منعقد و باز از تفصیل حاج بحر العلوم صحبت شد و آقا سید محمد [طباطبایی] سؤال نمودند این وضع که با حاج بحر العلوم رفتار شد به اکثریت آرا بود؟ جواب دادند خیر با اکثریت نبود ولی هر کس در و کالت یک تکلیفی برای خود می‌داند؛ این اشخاص تکالیف خود را به واسطه آن تلگرافی که حاج بحر العلوم به رشت مخابره نموده و نزد خود جناب آقا [سید محمد طباطبایی] اقرار کرده چنین دانستند که همچو شخص در مجلس مقدسی که رأی گرفته می‌شود نباید باشد. آقا سید محمد فرمودند صحیح است نزد من [به صحت این تلگراف] اقرار کرده،

حال شاید جوابی در مقابل داشته باشد و گذشته از این خوب بود قبل از وقت به او اخطار می‌کردند که به این مجلس نیاید. جواب دادند محض احترام به توسط حجج اسلام اخطار شد. بعضی جواب دادند که لازم بود که از طرف مجلس رسماً اعلام شده باشد. بالجمله پس از مذاکرات زیاد جمعی گفتند خیانت او ثابت و معلوم است و بعضی گفتند رسماً باید تحقیق و رسیدگی شود و بر مجلس خیانت حاج بحر العلوم ثابت شود. قرار شد مجدداً آن تلگرافی که به رشت مخابره نموده با حضور خودش قرائت شود. چون بحر العلوم رفته بود، گفتند باشد در مجلس دیگر.^۱

نهایتاً بعد از این کشمکش‌ها بود که مسئله با مداخله آیت‌الله سید محمد طباطبایی به پایان رسید^۲ اما آیت‌الله بحر العلوم دیگر آرام نگرفت و نتوانست با اطلاع از حقایق پشت پرده مسائل سیاسی، با دیگر نمایندگان ناآگاه همگام شود.

به سوی نجف

همزمان با بالا گرفتن منازعات بر سر مشروطه، آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله حاجی خمایی، در سال ۱۲۸۷ ش^۳ حاجی بحر العلوم را به نمایندگی از خود به نجف اشرف فرستادند. آقا شیخ ضیاء فرزند شیخ فضل‌الله نوری که در نجف درس می‌خواند نیز با ایشان در نجف همراه شد.^۴ البته افراد دیگری نیز در نجف با ایشان همراه شدند و به صورت یک هیئت به پیگیری امور پرداختند.

غرض مشروعه‌خواهان از ارسال نماینده، رساندن پیام‌شان به مراجع تقلید نجف بود. هیاهوی سکولارها و برخی کارشکنی‌های آنها در ایران مانع می‌شد که صدای مشروعه‌خواهان به علمای نجف برسد؛ اما سکولارها که این دیدارها را برای خود بسیار خطرناک می‌دیدند شایع کردند سفر ایشان به دستور محمدعلی شاه صورت گرفته است تا همراهی مراجع تقلید را با شاه ایران جلب کند.

میرزا احمد عمارلویی که از طلبه‌های مشروطه طلب نجف بود، در باره سفر آیت‌الله بحر العلوم، در خاطرات خود می‌نویسد:

۱. همان، ص ۱۴۳.

۲. ابراهیم فخرایی، همان، ص ۱۰۱.

۳. مطابق با ۱۳۲۶ ق.

۴. علی امیری (به کوشش)، *خاطرات میرزا احمدخان عمارلویی* (نماینده ادوار دوم و سوم مجلس شورای ملی)، تهران، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۸۳.



در راه بازگشت به ایران - [که بنا به گفته خود به دستور مرحوم آخوند انجام گرفته بود تا به تبریز رفته و قائله تبریز را به سرانجامی برساند] - در ۱۱ رمضان ۱۳۲۶^۱ به شهروان^۲ رسیدیم، دسته‌ای از زوار ایران وارد شهروان گردیده که مرکب از خراسانی و گیلانی و تهرانی و یزدی بودند. از جمله واردین سیدی بود از خدام نجف اشرف... [از این سید سؤال و جواب‌هایی شد و عمار لویی به جرم اینکه این سید هم عقیده او نیست، توهین‌هایی به او می‌کند و در ادامه از او می‌پرسد: [این سید [که در میان جمع زوار بود] کیست که آمده است؟ گفت: آقای بحرالعلوم رشتی است. سؤال شد کجا می‌رود؟ گفتند: زیارت. و سؤال شد: از قبل کی؟ جواب گفت: از قبل شاه. در این وقت [از همان جمع] یکی از اجزایی تاب شده و حرفی نسبت به بحرالعلوم پرانده شد. خادم خود را جمع [کرده] و ملتفت شد که بدباخته است ولی [هر وقت] [از نصف ضرر [هم] برگشتی باز منفعت است، گفت: نمی‌دانم، خودش هم به من نگفته است و رفاقت هم نداریم، فقط در بین راه در یک منزل با هم مصادف شده‌ایم.^۳

بعد کمی جلوتر می‌نویسد:

چون در کاظمین کاغذی برای یکی از رفقا از تهران رسیده از رفیق با اطلاعش، و در آنجا نوشته بود که شاه عده [ای] تقریباً بیست نفر معین کرده از کسانی که غالباً اهل مجلس و به اعتقاد [وی] [آنها] [بی] [که در نزد] حجج نجف محل وثوق می‌باشند که از جمله همین سید ایران

۱. مطابق با ۱۶ مهر ۱۲۸۷ ش.

۲. در کتاب *جهانگشای نادری* صفحه ۳۸۷ آمده است: «چون از بغداد به طرف کرمانشاهان به حرکت آیم پس از هشت فرسخ به بعقوبه می‌رسیم و اگر راه بین بغداد و کرمانشاه باز ادامه داده شود پس از هفت فرسخ به شهروان خواهیم رسید. بین راه غیر از دو پل کوچک، رباط و خانی دیده نمی‌شود. شهروان محلی است نسبتاً آباد که از شط دیاله مشروب [سیراب می‌شود] و دارای سه دهکده است که اهمیت کشاورزی دارند. به یک فرسخی شهروان آثار شهر بزرگی است که محیطش دو میل ولی نامش را نشناخته‌اند. شاید یکی از شهرهای هفت‌گانه سلاطین قدیم ساسانی باشد. به نقل از رحله منشی بغدادی ص ۳۷ و ۳۸» در یک فرسخی شهروان، مقبره مقداد رضوان الله علیه است (علیرضا عضدالملک، *سفرنامه عضدالملک به عتبات*، حسن مرسلوند (مصحح)، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۵؛ ناصرالدین شاه قاجار، *شهریار جاده‌ها*، محمد رضا عباسی و پرویز بدیعی (مصحح)، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، ص ۸۹) نام‌های دیگر این شهر، دسکره و شهربان می‌باشد. (قاضی احمد تتوی، *تاریخ لقی*، ترجمه آصف خان قزوینی، غلامرضا طباطبایی مجد (مصحح)، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۴۷).

۳. علی امیری (به کوشش)، همان، ص ۹۹-۹۸.

ویران کن [منظور آقامیر بحر العلوم رشتی است] و دیگری امام جمعه خویی... و امثال اینها که بیابند نجف و بفهمانند مضار مشروطیت را به دین و مناقضه‌اش بارد و حکم به حرمت بگیرند تا در جواب پروتست‌های سخت دول اجنبیه بگویند علما این مطلب را خلاف دین دانسته و منکر مشروطیت شده‌اند.^۱

ناظم الاسلام هم در این باره می‌نویسد:

صدر راونجی و بحر العلوم رشتی که رفته بودند به عتبات، به اتهام آنکه از طرف دولت آمده‌اند، آنها را به نجف راه ندادند و [نیز] چون مردم شورش کرده بودند، از اسلامبول تلگراف شده است که مفسدین را از خاک دولت عثمانی خارج کنند.^۲

عمار لویی در جای دیگری درباره آیت‌الله آقامیر بحر العلوم رشتی می‌نویسد:

این بحر العلوم رشتی که یکی از پسرهای میر عبدالباقی رشتی است، یکی از وکلای رشت بوده در تهران، در اوایل ورودش به تهران تا چندی که از صدارت میرزا علی اصغر خان گذشته بود خیانت‌های فاحشی در خصوص همراهی شریعتمدار رشتی و غیره با ملت رشت و موافقت‌های تیزی با حرف شیخ فضل الله و بعضی رشوه گرفتن‌ها و به همین جهت مطرود گردید. زمانی که خمایی از شیخ فضل الله کناره کرده صورتاً و متکل به مجلس شد، چند خواهشی از مجلس کرده که یکی قبول و کالت این سید ایران ویران کن بود. مجلس هم گرچه خلاف قانون بوده ولی در اول امر با داد استبداد شیخ فضل الله در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم - علیه اسلام الله - و به واسطه گول زدن جمعی از مقدسین بی علم و برخی از مفسدین ملانماها و با خود به حضرت بردن، وسوسه در قلوب مردم کرده و از طرفی هم شاه و صدر اعظم غیر مرحوم و سفارت روس سرراً و علناً حمایت نموده و از طرفی هم بی عقل و پر غرض‌های یزد از عراق عرب و عجم تعنداً و جهلاً به میان کار افتاده، از طرفی سرحددارها را از قبیل اقبال السلطنه و غیره و عشایر داخله را از قبیل پسر رحیم خان و ترکمان به تلگرافات و کاغذهای رمزی و غیر رمزی به جان

۱. همان، ص ۱۰۱.

۲. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ص ۲۴۰.





مردم انداخته لابد به قبول کردن بعضی خلاف قانون‌ها که من جمله‌اش آن بود، گردید. و این شخص [حاجی بحر العلوم] پست فطرت دنی‌همت هم کمر قتل مجلسیان یعنی بیست کرور ملت ایران یعنی ششصد میلیون امت مسلمان را بسته، زانه در خفیه بنای راپرت‌گری را گذاشته و عده کثیره [ای] هم که با این [فرد] در خبائث ذات و دنائت فطرت شریک بوده منتفع گردیده، رفته رفته تیشه به ریشه مجلس زده و متصل اخبار مجلس سری را در حضور مستبدین خاصه مرکز علنی کرده و دستورالعمل‌های مخفی داده و گرفته تا کردند آنچه باید بکنند و حالا از قبل شاه به عنوان اینکه مشروطیت با مذاق اسلام منافی [دارد] حکم حرمت از آقایان به لطایف‌الحیل و مخارج گزاف گرفته یعنی به واسطه بعضی اجزا که محتمل است از اهل رشحا مثل خود سید باشد گول زده پول داده بگیرند.^۱

او در جایی دیگر می‌نویسد که تمام فساد ایران بلکه فساد تمام ملت اسلامی از جهتی «مستند به و کلای خائن ملت فروش است که من جمله‌اش سید سابق الذکر [آقامیر بحر العلوم] می‌باشد.»^۲

احمدخان عمارلویی از کسانی است که با زبانی تلخ و گزنده به علمای مشروطه خواه به شدت هتاکی کرده است و حرف‌های دروغی را به آنها نسبت داده است. او ادعا کرده که بحر العلوم با «خیانت‌های فاحشی در خصوص همراهی شریعتمدار رشتی و غیره با ملت رشت و موافقت‌های تیزی با حرف شیخ فضل‌الله و بعضی رشوه‌گرفتن‌ها» از نمایندگی مجلس شورای ملی عزل شد. با توجه به اینکه عمارلویی از چند سال پیش از مشروطه از ایران به نجف رفته بود و درس طلبگی می‌خواند معلوم نیست با چه دلیلی ادعای رشوه‌گرفتن آیت‌الله بحر العلوم را مطرح کرده است.^۳ با توجه به صورت مذاکرات مجلس شورای ملی می‌دانیم که آیت‌الله بحر العلوم از نمایندگی دوره اول مجلس عزل نشد و این ادعا را باید در زمره دروغ‌های عمارلویی دانست.

از ادعاهایی که عمارلویی مطرح کرده است این است که آیت‌الله خمami وقتی در مجلس حضور یافت، از مجلسیان خواست: «زمانی که

۱. علی امیری (به کوشش)، همان، ص ۹۹-۹۸.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰.

خمامی از شیخ فضل الله کناره کرده صورتاً و متکل به مجلس شد، چند خواهشی از مجلس کرده که یکی قبول و کالت این سید ایران ویران کن بود. مجلس هم گرچه خلاف قانون بوده ولی... لابد به قبول کردن بعضی خلاف قانون‌ها که من جمله‌اش آن بود، گردید.»

این حرف نیز باطل است زیرا نه بحر العلوم عزل شده بود و نه آیت الله خمامی کلمه‌ای مبنی بر درخواست پذیرش مجدد بحر العلوم انجام داد. متن مذاکرات مجلس، بهترین دلیل روز ورود آیت الله خمامی در مجلس است و در آن کوچکترین اشاره‌ای به ادعای عمارلویی نشده است.^۱

عمارلویی در باره بحر العلوم چنین می نویسد که او «از قبل شاه به عنوان اینکه مشروطیت با مذاق اسلام منافی [دارد] حکم حرمت از آقایان به لطایف الحیل و مخارج گزاف گرفته یعنی به واسطه بعضی اجزا که محتمل است از اهل رشحا مثل خود سید باشد گول زده پول داده بگیرند.»

او در این عبارت تلاش کرده تا بحر العلوم را نماینده شاه معرفی کند و مخالفت آیت الله سید کاظم یزدی در نجف را به خاطر گرفتن «مخارج گزاف» بیان کند. کمی قبل گفتیم که مواضع آیت الله یزدی، قبل و بعد ورود بحر العلوم رشتی به نجف هیچ تغییری نکرده بود. علاوه بر اینکه آیت الله بحر العلوم را نماینده شاه معرفی کردن یکی از تهمت‌های عمارلویی به این عالم بزرگوار است.

هتاک‌هایی که عمارلویی به عالمان بزرگوار کرده است نوع نگاه مشروطه خواهان ایرانی ساکن نجف را نسبت به جریان مشروطه خواهی به خوبی روشن می کند. آشکار است که عمارلویی در این دشمنی، راه افراط را پیموده و تمام فساد ایران بلکه فساد تمام ملت اسلامی را به خاطر بحر العلوم و امثالش می داند!

البته همان طور که ذکر گردید حاجی بحر العلوم به نمایندگی از طرف حاج شیخ فضل الله نوری و حاجی خمامی عازم این سفر شده است، نه از طرف شاه مستبد قاجاری که قلم به دست آن موقع این همه بر سر این مطلب هیاهو به پا کرده اند زیرا که اولاً آیت الله بحر العلوم تا آن موقع هیچ ارتباطی با شاه و دربار نداشته است ولی قطعاً با حاجی نوری و حاجی خمامی مرتبط بوده و به مشورت می پرداخته است؛ ثانیاً معنا ندارد که او به خاطر پادشاهی که از نظر عقیده هم با هم در یک خط نیستند، بخواد در آن شرایط حساس، وظیفه نمایندگی اش را رها کند و سختی چندین ماه سرگردانی در عراق را

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۲۹ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۲۱۰-۲۰۹.





به جان بخرد؛ ثالثاً سفر ایشان یک سفر برای زیارت عتبات به صورت معمولی نبود و الا این همه بازتاب و سر و صدا معنا نداشت و مشروطه‌خواهان چون همه مخالفین خود را با شاه در یک خط فرض می‌کردند- تا بهتر بتوانند به اهداف خود برسند- در این مورد هم از گفتن مطالبی که بدون دلیل و مدرک بود باز هم دریغ نکردند؛ مانند آنچه در بالا در نوشته‌های عمارلویی دیدید که به صرف احتمال و شاید به سندی تمسک کرده که علاوه بر اینکه نام قائل آن معلوم نیست، گفته که یکی از دوستان که نامش را هم نمی‌برد از طرف یکی از دوستان دیگرش که نام او را هم نمی‌برد یک تکه کاغذی را که اصلاً معلوم نیست آن چه بوده، و همه را گنگ و مبهم می‌آورد و کاملاً مشخص است که از نظر سندی و علمی هیچ ارزشی ندارد و نمی‌توان به آن استناد کرد.

البته این سخن که آیت‌الله بحر العلوم و همراهانش را به نجف راه نداده باشند، هم اشتباه است؛ چون علامه امینی می‌نویسد: «قاداته السعاده الی تجدید العهد بز یاره امیر المؤمنین علیه السلام فی شهر الله الحرام سنه ۱۳۲۶». ^۱ یعنی آیت‌الله بحر العلوم رشتی در یکی از ماه‌های حرام سال ۱۳۲۶ ق سعادتمند به او روی آورد و موفق شد به زیارت امیر المؤمنین (ع) نائل آید.

بنابراین ایشان به نجف اشرف رفت و موفق به زیارت حضرت امیر المؤمنین گردید و چند مدت در آنجا اقامت کرد ولی دقیقاً معلوم نیست از چه تاریخی و تا چه تاریخی در عراق حضور داشت؛ البته ایشان قطعاً در اواخر ماه مبارک رمضان در شهر نجف بوده‌اند زیرا اولاً دیدار ایشان و افراد همراهشان با حاجی میرزا خلیل تهرانی از مراجع نجف، در کتب تاریخی گزارش شده است. ثانیاً عمارلویی در ۱۱ رمضان، ایشان را در ۱۵ فرسخی بغداد دیده و از آنجا تا نجف راهی نبوده است. ثالثاً اینکه به احتمال قوی حاجی بحر العلوم، قبل از ماه رمضان هم به نجف رفته بود، همان گونه که علامه امینی فرمود: «قاداته السعاده الی تجدید العهد بز یاره امیر المؤمنین علیه السلام فی شهر الله الحرام سنه ۱۳۲۶»؛ ^۲ یعنی علامه امینی زمان حضور ایشان را در یکی از ماه‌های حرام می‌داند و همان طور که می‌دانید ماه رمضان از ماه‌های حرام نیست و ماه رجب که دو ماه قبل از ماه رمضان قرار دارد از ماه‌های حرام است و دو ماه آخر سال قمری یعنی ذیقعد و ذیحجه و ماه اول آنها یعنی محرم؛ ولی طبق اینکه ایشان قطعاً در ماه رمضان در نجف بوده پس به احتمال قوی او قبل از این ماه یعنی در ماه رجب المرجب سال ۱۳۲۶ ق به نجف رسیده

۱. عبدالحسین امینی، شهید الفاضلیه، همان، ص ۳۶۴.

۲. همان، ص ۳۶۴.



بود.^۱ به هر حال ایشان یا از ماه رجب و یا از ماه مبارک رمضان تا قبل از زیارت غدیریه امیرالمؤمنین در ماه ذی‌الحجه - حدود سه یا پنج ماه - در نجف بوده و بعد به سمت ایران باز می‌گردد^۲ و این مدت اقامت با توجه به سابقه حضور خود ایشان در گذشته در شهر نجف و آشنایی با فضلا و علمای نجف و همچنین حضور پسر کوچکش سید حسن، برای تحصیل در آن حوزه بزرگ، جای تعجب ندارد.

در همین ایام «آیت‌الله حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی» از مراجع سه‌گانه نجف و از حامیان مشروطه، در مسجد سهله رحلت کرد. سکولارها که از هر فرصتی برای ضربه زدن به مشروطه‌خواهان استفاده می‌کردند، شایعه کردند که آیت‌الله بحر العلوم و همراهانش، هنگام دیدار با آیت‌الله میرزا حسین خلیلی، وی را مسموم کرده‌اند. این شایعه دشمنی مشروطه‌خواهان را نسبت به وی تشدید نمود و آنها اعلامیه‌های متعددی را در این زمینه در تهران و حتی نجف منتشر کردند و توهین‌های زیادی به شیخ فضل‌الله نوری و سایر مشروطه‌خواهان نمودند.

مشروطه‌خواهان با نفوذی که در بعضی مراکز نجف داشتند باعث شدند که مشکلاتی برای آیت‌الله بحر العلوم و همراهانش رخ دهد. «در نجف اشرف پیشامدهای ناگوار او را مجبور کرد پیش از زیارت غدیر با حالت خوف و رجا آن شهر مقدس را ترک گوید و به میهن خویش باز گردد.»^۳

البته بعد از ماه ذی‌الحجه تا ماه ربیع‌الثانی - یعنی زمان شهادتشان - که در راه ایران بوده است، هم معلوم نیست به کدام شهرها سر زده و در کجا اقامت داشته است. شاید هم گفته ناظم‌الاسلام درست باشد که ایشان مدتی دستگیر شده و در زندان‌های بغداد به سر برده است. «چون پسر شیخ فضل‌الله و پسر مرحوم حاجی میرزا حسین نوری روز همان شب به کربلا فرار می‌نمایند، لهذا آن سه نفر دیگر [حاجی بحر العلوم و بقیه] را گرفته مغلولاً روانه بغداد می‌کنند و در آنجا مشغول به تحقیق و استنطاق می‌باشند.»^۴

شهادت

آیت‌الله بحر العلوم ناراحت از مسائلی که اتفاق افتاده بود راهی رشت گردید و هنوز

۱. مترجم کتاب شهیداء/الفضیله به اشتباه عبارت شهرالله الحرام را، ماه مبارک رمضان ترجمه کرده است که بالتبع بعد از او هم در بقیه کتب به آن استناد کرده‌اند و این اشتباه را تکرار کرده‌اند.

۲. عبدالحسین امینی، شهیداء/الفضیله، همان.

۳. همان.

۴. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۴، ص ۲۴۶.



به وطن نرسیده بود که خبر شهادت آیت‌الله ملامحمد خمایی، در روز ۲۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۶ (مطابق ۲ بهمن ۱۲۸۷) و در پی آن اشغال رشت و قلع و قمع مخالفین توسط مشروطه‌خواهان به ایشان رسید.

شهادت آیت‌الله شیخ علی فومنی در دوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ (مطابق سوم اردیبهشت ۱۲۸۸) به ضرب گلوله مشروطه‌طلبان، هم اوضاع را آشفته‌تر کرد.

مشروطه‌خواهان هم که هوای اشغال تهران در سرشان بود، در راه رسیدن به تهران، اولین گام را اشغال قزوین می‌دیدند. ورود آیت‌الله بحر العلوم به قزوین مصادف شد با ورود مشروطه‌خواهان گیلانی به این شهر. سکولارها به محض ورود به شهر، مجتهد بزرگ شهر، آیت‌الله میرزا مسعود شیخ‌الاسلام را به دار آویختند.

آقامیر بحر العلوم و پسر بزرگش سید جواد، در نزدیکی قزوین در «یوزباشی چای» توسط سربازان اردوی ملی رشت به سرکردگی عبدالحسین خان معز السلطان، شبانه دستگیر شدند و نزدیک صبحدم روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۲۸۸^۱ به اتهام طرفداری شاه در صحن عمارت رکنیه، تیرباران شدند و به آرزوی دیرینه خود که شهادت در راه اسلام بود نائل گشتند.^۲

البته فرزند کوچک آقامیر بحر العلوم یعنی سید حسن بحر العلوم که در آن ایام جوانی بیست ساله بود هم در این سفر پدرش را همراهی می‌کرد؛ اما او شبانه داخل شهر قزوین شد تا سری به دوستانش در یکی از مدارس قزوین بزند. در همین زمان بود که مشروطه‌خواهان، پدر و برادرش را گرفتند و به شهادت رساندند^۳ و شاید این خواست خدا بود که او با آنها نباشد تا در آینده از حامیان اصلی نهضت امام خمینی بوده و از پیشگامان عرصه جهاد و شهادت باشد.

پیکر مطهر آیت‌الله آقامیر بحر العلوم رشتی و فرزندش سید جواد را در قبرستان «امامزاده آمنه خاتون» قزوین دفن کردند.

مؤلف تاریخ بیداری/بیرتبیان می‌نویسد:

امروز و دیروز شنیدیم که بحر العلوم رشتی و پسرش را در قزوین

۱. مطابق ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ق.

۲. احمد کسروی، تاریخ هجده‌ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳، ص ۲۶؛ عبدالحسین امینی، شهداء/الفضیله، همان، ص ۳۶۵؛ عین السلطنه قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین السلطنه، مسعود سالور و ایرج افشار (مصحح)، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۸۹؛ یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، عطار، ج ۳، ص ۹۵.

۳. گفت و گو با آقای خلیل ساجدی از نزدیکان آیت‌الله سید حسن بحر العلوم.

کشته‌اند و ما شرح کشتن او را با خیانت‌هایی که در زمان وکالت خود در مجلس کرده بود، پس از تحقیق کیفیت کشتن او درج خواهیم نمود.^۱ ولی اتهامات بی‌اساس بوده و حتی مؤلف طبق وعده‌اش شرح خیانت‌های او را بعداً ذکر نکرده است!

جنایت قتل حاجی بحر العلوم و فرزندش به قدری برای مشروطه خواهان مفتضحانه بود که بسیاری از آنها این امر را محکوم کردند. ابراهیم فخرایی می‌گوید:

نخستین کسی که پس از استقرار مجاهدین در شهر [قزوین] در چهار دیواری خانه مسکونی‌اش به قتل رسید، حاجی میرزا مسعود شیخ‌الاسلام بود و پس از او حاجی آقامیر [بحرالعلوم] رشتی و فرزندش، که از مسافرت عتبات بازگشته بودند... انگیزه قتل حاجی آقامیر رشتی را چنین روایت می‌کنند که وی در عین حال که در دوره اول تقنینیه نماینده رشت بود با مهدی شریعتمدار و شیخ فضل‌الله نوری سر و سر داشت و شهرت دیگر این بود که شاه به بحر العلوم مأموریت داده بود به نجف رفته مراجع تقلید را از پشتیبانی مشروطیت منصرف سازد و آخرین شهرت اینکه «حاج میرزا حسین حاجی میرزا خلیل» را در نجف مسموم کرده است. اتهامات مزبور بعدها تکذیب و بی‌اساس معرفی شد.

فخرایی این نکته را نیز اضافه می‌کند که:

قاتل بحر العلوم و فرزندش، مجاهدی به نام «حاجی احمد نقاش» بود و از لحاظ تشابه اسم باید همان کسی باشد که بعدها «صمدخان شجاع‌الدوله تبریزی» او را جلوی سگ درنده‌اش انداخت و آن حیوان او را درید.^۲

شاید فخرایی با ذکر عاقبت تأسف بار قاتل آیت‌الله بحر العلوم می‌خواهد به خواننده تسلی بدهد که اگر سکولارها جنایتی کردند، مکافاتش را هم کشیدند و ناراحتی بر قتل آیت‌الله بحر العلوم معنی ندارد.

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ص ۴۰۵.

۲. ابراهیم فخرایی، همان، ص ۱۵۰. این واقعه در سال ۱۲۹۰ش واقع شد و کسروی قضیه را چنین بیان می‌کند: «صمدخان را سگ درنده بس بزرگی به نام «آلاباش» بود که از مراغه همراه می‌داشت. حاج احمد را دست و پا بسته جلو او می‌اندازند، سگ به او نزدیک شده از این‌ور و آن‌ور می‌بویدش ولی چون دست‌هایش بسته بوده و هیچ تکانی نمی‌کرده، چنانکه خیم سگانست آزاری به او نمی‌رساند. صمد خان دستور می‌دهد یک دست او را باز می‌کنند و این بار چون سگ به او نزدیک می‌شود و حاج احمد دست بلند کرده و می‌خواهد او را دور کند سگ بر او پریده از هم می‌درد.» (احمد کسروی، همان، ص ۳۵۱)





واقعیت این است که اگر این نکته‌ای که فخرایی درباره احمد نقاش ذکر کرد درست باشد، هیچ گناهی را از دوش مشروطه‌خواهان سکولار کم نمی‌کند. کشتن عالم بزرگی که دارای درجه اجتهاد است و سال‌ها به امر تبلیغ دین پرداخته با چه توجیهی قابل اغماض است؟ و آیا این رفتار مشروطه‌خواهان با شعارهای فضای باز سیاسی و آزادی عقیده و آزادی بیان که نقل محافل روشنفکری بود - وهست - سازگار است؟! قتل فرزند جوان آیت‌الله بحر العلوم، سید جواد را چگونه می‌توان پذیرفت؟ او به چه گناهی کشته شد؟

علامه اردوبادی قصیده‌ای چهل بیتی در رثای آیت‌الله شهید آقامیر بحر العلوم و پسر بزرگش با این مطلع سروده است؛ «خطب المّ فأفجعاً الدین والدنیا معاً»^۱
شهید آیت‌الله بحر العلوم و پسرش را در قزوین دفن کردند و روی سنگ مزار ایشان نوشته شده است:

هوالباقی؛ مقبره شهید سید حسین بحر العلوم رشتی دانشمند
عظیم الشان سبط مرحوم آیت‌الله سید مهدی بحر العلوم طباطبایی
نجفی... و کیل العلماء در دوره اول مجلس شورای ملی از گیلان به
اتفاق بزرگترین فرزندش به نام سید جواد در قزوین به شهدای راه حق
پیوست.

کرامت

در اولین سال‌های حکومت پهلوی دوم - حدود سال ۱۳۲۰ ش - یکی از خیابان‌های محله ملک آباد قزوین در دست تعریض قرار گرفت. زمانی که برای خاک‌برداری و تخریب قبرستان کنار امامزاده اقدام شد، یک جنازه کاملاً سالم، با کفن و سایر لوازم میت نمایان شد و جای تیر در بدنش معلوم بود.

بعد از این ماجرا بلافاصله علما و مجتهدین شهر را خبر کردند و عده زیادی از علما آمدند و با توجه به سنگ قبر موجود، ایشان را شناختند و به مردم اعلام کردند که او همان شهید آیت‌الله سید حسین (آقامیر) بحر العلوم رشتی است که در جریان مشروطه به شهادت رسیده است.

علما و مردم، پیکر مطهر این عالم ربانی را با انجام تشریفات به داخل مسجد بقعه آمنه خاتون منتقل کرده و در آنجا دفن کردند و اکنون تنها قبری که از آن قبرستان بر

۱. عبدالحسین امینی، شهداء الفضیله، همان، ص ۳۶۷-۳۶۵.

جای مانده، مزار این عالم جلیل است که در گوشه‌ای از مسجد این بقعه، وجود دارد و بعد از گذشت بیش از ۱۰۰ سال از شهادت ایشان، مزارش زیارتگاه مردم و محل اجابت حاجاتشان می‌باشد.^۱



۱. گفت‌وگو با آقای رضا صمدیها از نویسندگان شهر قزوین؛ رضا صمدیها، «یادی از رفتگان»، ولایت قزوین، ش ۲۶۰۹، شنبه ۱۳۹۱/۹/۱۱، ص ۵.